



تربیت سیاسی از منظر شهیدان مطهری، صدر و بهشتی

دکتر مسعود پورفرد^۱

در این نوشتار ضمن تعیین مفهوم تربیت سیاسی به بررسی این مقوله از منظر سه شهید بزرگوار پرداخته شده است. به طور کلی نوشتار حاضر به دو بخش عمده تقسیم می‌شود: بخش اول، مبانی و مبادی تربیت سیاسی است و در بخش دوم، به عوامل و عناصر تربیت سیاسی پرداخته شده است. مبانی اندیشه شهید مطهری در مورد تربیت سیاسی شامل نظریه فطرت، کرامت، آزادی و اختیار، و اندیشه‌ورزی انسان است؛ مهم‌ترین تأکید شهید مطهری بر موضوع فطرت و اختیار انسان است. مبانی اندیشه شهید صدر در مورد تربیت سیاسی شامل نظریه خلافت انسان، آزادی و حریت، و عقلانیت است؛ مهم‌ترین تأکید شهید صدر بر موضوع نظریه خلافت انسان در بحث تربیت سیاسی است. سرانجام مبانی اندیشه شهید بهشتی در مورد تربیت سیاسی بررسی شده است که شامل نظریه فطرت، اختیار و آزادی، اوامر و نواهی انسان است؛ مهم‌ترین تأکید شهید بهشتی بر موضوع اختیار و آزادی

۱. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دکترای علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس تهران.

است. در مورد عوامل و عناصر تربیت سیاسی، هر سه اندیشمند به نقش خانواده، احزاب سیاسی و دولت پرداخته‌اند که شهید مطهری مسأله دولت و خانواده، شهید صدر مسأله احزاب سیاسی و دولت و شهید بهشتی مسأله احزاب سیاسی را مهم‌ترین عوامل و عناصر برشمرده‌اند.

تربیت سیاسی

بی شک یکی از مسائل مهم نظام‌های سیاسی که به طور فزاینده‌ای مورد توجه قرار گرفته، مسأله تربیت سیاسی است؛ زیرا تنظیم و ترویج ایستارهای سیاسی شهروندان و مدیران هر نظام سیاسی گامی به سوی کارآمدی و پیشرفت آن نظام در دنیای معاصر تلقی می‌شود، این مقاله تلاشی برای ترسیم تربیت سیاسی از منظر بزرگان و متفکران دینی از جمله افرادی نام آشنا مانند شهید مطهری، صدر و بهشتی است. در این نوشتار، مفهوم، مبانی، عوامل و عناصر تربیت سیاسی از منظر آنان، پس از بازشناسی مورد بازسازی قرار گرفته است.

روش تحقیق: روش فهم متن است

تربیت سیاسی از جمله مفاهیمی است که هنوز تعریف جامع و مانعی از آن نشده و حتی کم‌تر مورد توجه و عنایت اندیشه‌وران معاصر قرار گرفته است و متأسفانه تعریف مورد وثوقی تاکنون صورت نگرفته است و صرفاً محقق وظیفه خود می‌داند که ابتدا تعیین مراد کند و سپس به بحث درباره مسائل اساسی و بنیادی آن بپردازد. برای رسیدن به تعیین مراد علمی ابتدا مفاهیم تربیت و سیاست را باید مطالعه و سپس مراد خود را از مفهوم تربیت سیاسی تعیین کرد. از بررسی‌هایی که در زمینه تعریف تربیت به دست آمده است، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. اتخاذ تدابیر مقتضی به منظور فراهم ساختن شرایط مساعد برای رشد و

کمال؛^۱

۲. مجموعه اعمال یا تأثیرات عمدی و هدف‌دار یک انسان بر انسان دیگر به منظور

ایجاد صفات اخلاقی و عمل یا مهارت‌های حرفه‌ای؛^۲

۳. تربیت از کلمه رِبُو اخذ شده و به معنای پرورش و رشد جسمی و غیرجسمی

است؛^۳

۴. پرورش دادن استعدادهای درونی که بالقوه در یک شیء موجود است؛ به فعلیت

۱. غلامحسین شکوهی: تعلیم و تربیت و مراحل آن، مشهد، استان قدس رضوی، ۱۳۶۷، ص ۶

۲. فلسفه تعلیم و تربیت، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، سمت، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۳۶۶.

۳. گاستون مبالاره: معنی و حدود علوم تربیتی، سمت تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۰.

در آوردن و پروردن.^۱

در مجموع، از این تعاریف دو نکته مهم در تربیت را می‌توان اقتباس کرد: اول، فزاینده‌ی برای پرورش و رشد؛ و دوم، شکوفایی استعدادها.

اما در بررسی‌های به عمل آمده از تعریف سیاست می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. سیاست به منزله کوشش برای کسب قدرت؛^۲

۲. سیاست به مفهوم مطالعه دولت؛^۳

۳. سیاست به معنای مدیریت و تصمیم‌گیری؛^۴

۴. هدایت جامعه در جهت مصالح دنیوی و اخروی؛^۵

آنچه در مجموع از این تعاریف به دست می‌آید دو نکته است: نکته اول، تدبیر و هدایت در جامعه، و نکته دوم، هر آنچه مرتبط با قدرت سیاسی باشد. با توجه به آنچه گفته شد می‌توان گفت که تربیت سیاسی به مفهوم فرایند دگرسازی شهروندان به منظور شکوفایی و پرورش استعدادها و رفتارهای سیاسی آنان در نظام‌های سیاسی است.

اما حصر عقلی و فروض متصوره در مورد تربیت سیاسی شامل موارد زیر است:

فرض اول: تربیت سیاسی در حوزه اخلاق قرار می‌گیرد، مانند نظریه ابن مسکویه و نراقی؛^۶

فرض دوم: تربیت سیاسی در حوزه تدبیر مَدَن از شاخه‌های حکمت عملی قرار می‌گیرد،^۷ افرادی مانند فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی و نیز به نظر می‌رسد شهید مطهری نیز چنین دیدگاهی دارند؛

فرض سوم: تربیت سیاسی در حوزه فقه سیاسی که شاخه‌ای از فقه است قرار می‌گیرد. امام خمینی و شهید صدر چنین نگاهی دارند؛^۸

فرض چهارم: تربیت سیاسی در حوزه جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد، به نظر می‌رسد شهید بهشتی چنین دیدگاهی دارد و تربیت سیاسی به طور کلی، شاخه‌ای از دانش

۱. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، صدرا، تهران، ۱۳۶۷، ص ۲۸.

۲. ریمون ارون: مراحل سیاسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، سازمان نشر آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۵.

۳. رودی کلاپیر: آشنایی با علم سیاست، ترجمه بهرام ملکوتی، ج ۲، سیمرغ، تهران، ۱۳۵۱، ص ۳.

۴. عبدالحمید ابوالحمد: مبانی سیاست، توس، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۵.

۵. امام خمینی(ره): صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۳۹۸.

۶. فصلنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۱، مقاله اخلاقی مدنی در اندیشه نراقی، محسن مهاجرنیا، ص ۵۵.

۷. مرتضی مطهری: یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، صدرا، تهران، ۱۳۸۰، ص ۷۲.

۸. سیدمحمد باقر صدر: الفتاوی الواضحه، دارالمعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۱ هـ ص ۹۹.

و علم سیاسی به شمار می‌آید. با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت که شهید مطهری، تربیت سیاسی را در حکمت عملی و تدبیر مدن، شهید صدر تربیت سیاسی را در فقه و فقه سیاسی و شهید بهشتی تربیت سیاسی را در علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی قرار داده‌اند.^۱

مبانی و مبادی بحث تربیت سیاسی از منظر استاد مطهری

- نظریه فطری بودن زندگی اجتماعی انسان

منظور از فطرت انسانی، یعنی گرایش و معرفتی که خداجوی است و با تربیت این معرفت و گرایش خفته بیدار می‌شود و در واقع فطرت، اصلی است که در معارف اسلامی «ام المسائل» شمرده می‌شود.

استاد مطهری با مستند کردن نظریه فطری بودن زندگی اجتماعی انسان به برخی از آیات قرآن، در نهایت علاقه‌مند است که فطرت انسانی را به عنوان یکی از مبانی بحث تربیت سیاسی بپذیرد.

وی اظهار می‌دارد: «اجتماعی بودن انسان در متن خلقت و آفرینش او پی ریزی شده است و انسان‌ها از نظر امکانات و استعدادها، یکسان و همانند آفریده نشده‌اند که اگر چنین آفریده شده بودند و هر کس همان را داشت که دیگری دارد و همان را فاقد بود که دیگری فاقد است، طبعاً نیاز متقابلی، پیوندی و خدمت متبادلی در کار نبود؛ خداوند انسان‌ها را از نظر استعداد و امکانات جسمی و روحی و عقلی و عاطفی مختلف و متفاوت آفریده است... و به این وسیله همه را بالطبع نیازمند به هم و مایل به پیوستن به هم قرار داده و به این وسیله، زمینه زندگی به هم پیوسته اجتماعی را فراهم نموده است. لذا زندگی اجتماعی انسان امری طبیعی است نه صرفاً قراردادی و انتخابی و نه اضطراری و تحمیلی.»^۲

البته نظریه استاد مطهری منبعث از نظر توحیدی است که بر اصل فطرت الهی مبتنی و استوار است که با نظریه طبیعی بودن منشأ اجتماع که از سوی فلاسفه یونان بیان شده، کاملاً متفاوت است. به هر حال در برخی عبارات استاد مطهری این گونه ملاحظه می‌شود که در بحث تربیت انسان، صرفاً فطرت اولیه نقش ندارد بلکه خود جامعه نیز تا حدودی تأثیرگذار است. او در فلسفه تاریخ این مطلب را گوشزد کرده است: «در نظریه فطرت، مسیر انسان را یک مقدار، همان فطرت اولیه خود انسان تعیین می‌کند و یک

۱. جلال الدین فارسی: فرهنگ واژه‌های انقلاب اسلامی، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا (قدس سره)، چاپ اول، ۱۳۷۴.

ص ۴۴ - ۵۹، و نیز رک شریف لک زایی: آزادی سیاسی در اندیشه آیت الله مطهری و بهشتی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲، شهید بهشتی، بررسی مبانی فکری، ص ۹۳.

۲. مرتضی مطهری: جامعه و تاریخ، تهران، صدرا، ۱۳۷۲، چاپ پنجم، ص ۳۱۷.



مقدار جامعه، البته خود جامعه هم مجبور است از یک نوع فطرتی پیروی کند.^۱ در واقع در بحث اجتماعی بودن، انسان به حکم فطرت و طبیعت خود، اجتماعی است؛ یعنی اجتماعی بودن انسان و به صورت جامعه در آمدن او و دارای روح جمعی شدنش از خاصیت ذاتی نوعی او سرچشمه می‌گیرد و یک خاصیت از خواص فطری نوع انسان است. «نوع انسان برای این که به کمال لایق خود که استعداد رسیدن به آن را دارد برسد، گرایش اجتماعی دارد و زمینه روح جمعی را فراهم می‌کند، روح جمعی خود به منزله وسیله ای است که نوع انسان را به کمال نهایی خود می‌رساند. علی‌هذا این نوعیت انسان است که سیر روح جمعی را تعیین می‌کند و به عبارت دیگر، روح جمعی نیز به نوبه خود در خدمت فطرت انسانی است.»^۲

پس این گرایش و معرفت خداجوی اگر از طریق تعلیم و تربیت سیاسی بارور شود، منشأ تحول خیر و نیکی در جامعه نیز می‌شود، در ادامه و تأیید همین مطلب، استاد مطهری می‌فرماید: «فطرت انسانی تا انسان باقی است به کار و فعالیت خود ادامه می‌دهد. پس تکیه گاه روح جمعی، روح فردی و به عبارت دیگر فطرت انسانی، انسان است.»^۳

به نظر می‌رسد استاد مطهری با تأکید بیش از حد به نظریات فطرت می‌خواهد انسان شناسی متناسب با اندیشه دینی را سامان دهد؛ تا هم پاسخ گروهی را بدهد که انسان را مدنی بالطبع می‌دانند ولی بدون خدا و معتقدند صرفاً از طریق قرارداد اجتماعی برمی‌خیزد و هم نظر گروهی را رد کند که انسان را مدنی بالطبع نمی‌دانند بلکه منفرد بالطبع می‌دانند که اجباراً اجتماع را انتخاب کرده است.

در واقع این اقدام استاد مطهری به این خاطر صورت گرفته است که گروه اول، هر چند انسان را مدنی بالطبع می‌دانند ولی چون او را از هر گونه جوهره اصلی خودش - که خداجویی است - دور می‌کند، در واقع تعلیم و تربیت سیاسی نیز ثمره‌ای نخواهد داشت؛ زیرا گرایش و معرفت خفته‌ای که بدون منشأ وحدانیت باشد همان بهتر که خفته باشد تا تربیتی سوء یابد؛ چرا که تربیت سیاسی در مورد این انسان مدنی بالطبع منهای خدا، یعنی معرفتی در جهت ضد کمالات انسانی که روح معنویت کشته می‌شود و انسان همه چیز را در مادیات می‌بیند و قدرت را با همه لوازم مادیش یعنی از طریق زور و سلطه می‌خواهد و این یعنی تخریب جامعه معنوی و انسانی؛ در گروه دوم نیز که انسان را منفرد بالطبع می‌بیند با این قید که اجباراً اجتماعی را انتخاب کرده، در واقع تربیت سیاسی چنین انسانی به طور حتم فساد به بار می‌آورد؛ زیرا چگونه می‌شود فردی که انتخاب اجباری

۱. مرتضی مطهری: فلسفه تاریخ، تهران، صدرا، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. جامعه و تاریخ، ص ۳۳۹.

۳. همو، جامعه و تاریخ، ص ۳۴۰.

داشته به سوی کمال بازگرداند به همین جهت هر چه انسان به فطرت و طبیعت خود برگردد، به سوی کمال باز می‌گردد: در مجموع استاد مطهری می‌گوید: «هر دو نظریه، بشر به حکم طبیعت مدنی بالطبع و کسانی که او را ضد اجتماعی می‌دانند، دین را پدیده بعدالاجتماع فرض کرده‌اند ولی به عقیده ما بشر منهای دین حکمی ندارد و بشر به علاوه دین، مدنی بالطبع است.»^۱

در مجموع، استاد مطهری بین افراد انسانی و جامعه ارتباط برقرار نموده، علاقه‌مندی انسان به خود را به علاقه‌مندی در جامعه تسری می‌دهد؛ و همه این‌ها از فطرت، گرایش و معرفت خداجوی او ناشی می‌شود. وی در زمینه تجمع و تشکیلات جامعه برای انسان به عنوان یک امر طبیعی معتقد است: «انسان به حکم غرایز نوعی می‌خواهد خودش را با جامعه تطبیق دهد و همان‌طور که علاقه خاص نسبت به خودش دارد به سرنوشت جامعه‌اش نیز علاقه مند است.»^۲

آنچه در باور و ایده استاد مطهری مربوط به فطری بودن زندگی اجتماعی انسان در این مطلب خلاصه می‌شود این است که انسان موجودی اجتماعی است و حیات اجتماعی نیز یک واقعیت ملموس است؛ بنابراین از طریق تربیت و تربیت سیاسی، این زمینه ایجاد می‌شود که در عین وجود یک «انسان متأله مدنی» به همان میزان، «جامعه توحیدی» که نماد و نشانه یک واحد سیاسی است، نیز شکل می‌گیرد. از نظر استاد مطهری «انسان زندگی اجتماعی دارد، یعنی باید در اجتماع، زندگانی بکند والا منقرض می‌شود.»^۳

در نتیجه نظریه فطرت باید گفت:

مراد از فطرت، معرفت و گرایش درونی انسان است تا خدایاب باشد. فلسفه ارسال رسل و آمدن اولیای خدا برای زنده نگه داشتن همین حس خدایابی است و آن عهدی که خلقت انسان بر آن سرشته شده است. البته این ویژگی به لحاظ خصلتی که دارد همواره فعال و بالفعل نیست و به ضرورت از امور فعال محسوب نمی‌شوند بلکه نیازها و مطالبات غریزی انسان از طریق شیفتگی، فریفتگی و دل سپردگی به دنیا، فطرت را در لایه‌های عمیق وجدان انسانی مدفون می‌سازد. در اینجا اصل تعلیم و تربیت سیاسی برای انسان مدنی بالطبع یک ضرورت تلقی می‌شود تا به وضعیت و فطرت اولیه‌اش که خداجویی و کمال‌یابی است؛ برسد.

کرامت انسانی

یکی از خصلت‌ها و صفت‌های انسان که در نصوص دینی مورد توجه قرار گرفته، مسأله

۱. مرتضی مطهری: مقالات فلسفی، تهران، نشر حکمت، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۹۳ و ده گفتار، تهران، صدا، ۱۳۶۱.

۲. مرتضی مطهری: تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۰۸.

۳. پیشین: اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، صدا، ۱۳۶۸، ص ۲۸.



کرامت انسان است. این ویژگی موهبتی است الهی و برای انسان یک امتیاز و حق ایجاد می‌کند و این که اصل شرافت و عزت نفس انسان نباید خدشه دار شود. علاوه بر این کرامت ذاتی که انسان به اعتبار انسان بودنش از آن برخوردار است از کرامت ویژه‌ای نیز برخوردار می‌گردد. این کرامت از راه کسب معارف دینی و تقوای الهی به دست می‌آید.^۱ به هر میزان که تلاش در تحصیل رضای حق تعالی صورت گیرد به همان میزان، از کرامت ویژه و کرامت ارزشی و اضافی برخوردار می‌گردد. قرآن حیاتی را که انسان‌های باتقوا دارند تعبیر به حیات طیبه می‌کند.^۲

استاد مطهری در یادداشت‌های خود اظهار می‌دارد:

«کرامت انسان همان ارزش ذاتی اوست و چنان که [گفتم] درد انسان و داروی او در خود اوست موضوع ارزش انسان، هم در شرق و هم در غرب مورد توجه واقع شده؛ در شرق به مسأله جام جم بودن و «سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد» و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد»، منتهی شده و در غرب به اعلامیه حقوق بشر که محور همه موادش ارزش ذاتی انسان است.^۳

با این همه که کرامت انسان همان ارزش ذاتی اوست، استاد به این مطلب اشاره می‌کند که مسأله مشکل در مورد کرامت نفس، تفکیک میان آن و خودبینی است که ریشه اعجاب و تکبر است، در واقع این که وجود انسان به اعتبار ماهیتش از کرامت ذاتی برخوردار است ممکن است برای او ایجاد دردسر کند و او را اسیر خودبزرگ بینی و یک ضدارزش کند؛ استاد مطهری راه حل را در تربیت و توجه به خودواقعی می‌بیند:

«در انسان یک خودواقعی است و دیگری بیگانه، یعنی غیر خود را خودپنداشتن... خودواقعی انسان، اراده اخلاقی اوست و عقل اوست... این خود همان چیزی است که در حال عبادت تجلی می‌کند و همان چیزی است که در پرتو ذکر خدا مشهود می‌شود و غفلت از خدا موجب غفلت از احساس این خود می‌شود.»^۴

استاد مطهری در ادامه، راه علاج را تربیت و هدایت انسان می‌داند تا ضمن هوشیاری به عظمت واقعی، به کرامت نفس و عزت نفس و احترام نفس برگردد. «کرامت و عزت و بزرگواری نفس چیزی جز احساس عظمت و پرهیز از حقارت و مهانت نفس نیست و عظمت جویی امری است فطری هر آدمی، الا این که تشخیص عظمت واقعی احتیاج به هادی و معلم دارد.»^۵

۱. (ان اکرمکم عندالله اتقاکم)، حجرات ۱۳.

۲. (من عمل صالحاً من ذکراً و انثی و هو مؤمن فلنحییبه حیاة طیبه)، نحل ۹۷.

۳. یادداشت‌های استاد مطهری، ص ۴۹۲.

۴. همان، ص ۴۹۶.

۵. همان، ص ۴۸۱.

در واقع خداوند به انسان شایستگی دریافت کمالات را در حد جانشینی خود اعطا نموده است و رسیدن انسان به جایگاهی که خدا برای او در عالم هستی به عنوان جانشین خود بر زمین تعیین کرده است، از طریق تربیت و تعلیم امکان پذیر است و در حوزه اجتماع و سیاست از طریق تربیت سیاسی، متنبه می‌گردد. در مجموع از نظر استاد در مورد کرامت انسانی، شایستگی دریافت کمالات، تحصیل رضای خدا، دوری از غفلت، خودبینی و بزرگ بینی نیاز به تربیت دارد؛ یعنی کرامت ارزشی داشتن که آن هم از طریق تحصیل و کسب معنویت به دست خواهد آمد.

اختیار و آزادی انسان

حریت و ویژگی برجسته‌ای است که خداوند با آفرینش انسان به او عطا کرده است. عدم مقهوریت نسبت به دیگران و از سلطه و تصرف دیگران دور بودن، مضمون و مفهوم آزادی عطا شده به انسان است. استاد مطهری معتقد است که در تربیت اسلامی اصل و اساس بر انتخاب در گرو آزاد بودن، تفکر، اندیشه و آگاهی انسان‌ها است. به همین مضمون می‌فرماید: «تربیت اسلامی نه براساس ساختن موجودات بی‌انتخاب، بی‌فکر، آلی و ابزار صفت؛ بلکه براساس رشد دادن شخصیت‌ها است.»^۱

بنابراین رشد دادن ارتباط تنگاتنگی با آزادی دارد؛ زیرا از نظر استاد مطهری «آزادی از آن جهت که بشر را وارد صحنه تنازع بقاء، رقابت و مسابقه می‌کند و گوهر انسان در محیط آزاد بهتر و بیش تر رشد می‌کند خوب است.»^۲ البته این آزادی که استاد از آن بحث می‌کند جنبه آزادی هم به مفهوم مثبت و هم به مفهوم منفی را دارد. آزادی مثبت یعنی بعد از رهایی از هر گونه قید و بند و هر مانع؛ ایشان در کتاب انسان کامل به همین مفهوم پای بند است و معتقد است «آزادی یعنی نبودن مانع، نبودن جبر، نبودن هیچ قیدی در سر راه، پس آزادم و می‌توانم راه کمال خودم را طی کنم نه این که چون آزاد هستم به کمال خود رسیده‌ام.»^۳ وی برای تأکید بر تعریف خود از مفهوم آزادی به برخی از آیات قرآن نیز استناد می‌کند و با استناد به آیه ۶۹ سوره آل عمران می‌گوید: «هیچ کدام از ما دیگری را بنده و برده خود قرار ندهد و هیچ کس هم فرد دیگری را ارباب و آقای خودش نگیرد، یعنی نظام آقایی و نوکری ملغی، نظام استثمار ملغی.»^۴

به نظر می‌رسد استاد مطهری بعد از تعریف آزادی آن را برای رسیدن به کمال به مثابه یک روش در نظر می‌گیرد. آزادی به مثابه روش به این معنی است که خود آزادی

۱. همان، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، ص ۷۵.

۳. مرتضی مطهری: انسان کامل، تهران، چاپ ۱۲، ۱۳۷۴، ص ۳۴۹.

۴. پیشین، گفتارهای معنوی، تهران، صدرا، چاپ ۵، ۱۳۶۶، ص ۱۷.

ارزش است و «از بزرگ‌ترین ارزش‌های انسانی و مافوق ارزش مادی است»^۱ و این که به تعبیری آزادی دوحیثیتی است هم در بحث وجود و هستی انسان ارزش است و هم در بحث رسیدن به کمال و سعادت معنوی، روش است و از همین موضع است که می‌فرماید: «آزادی، کمال وسیله‌ای است نه کمال هدفی؛ هدف انسان این نیست که آزاد باشد؛ ولی انسان باید آزاد باشد تا به کمالات خودش برسد، آزادی یعنی اختیار، و انسان تنها موجودی است که خود باید راه خود را انتخاب کند.»^۲

عقلانیت و اندیشه ورزی انسان

«در انسان سه نوع عبادت است...، قسم سوم عبادت فکری است. تفکر از نظر اسلام عبادت است.»^۳ با توجه به این که عقلانیت و اندیشه‌ورزی یکی از ویژگی‌های متمایز کننده انسان از سایر موجودات است. پیامبران آمدند تا توانمندی‌های پنهان شده عقل را آشکار سازند. اصولاً تحقق شکوفایی و کمال انسان‌ها منوط به حضور عالمانه و مدیریت مبتنی بر خرد و خردمندی است.

به قول استاد مطهری «بشر مختار و آزاد آفریده شده است، یعنی به او عقل، فکر و اراده، داده شده است»^۴ تا بتواند به شیوه‌ای شایسته از عهده تکلیف خود به عنوان یک انسان دارای حق انتخاب بر آید از همین منظر نیز استاد مطهری در مورد انسان می‌گوید: «انسان به نیروی عقل و اراده مجهز است و همین انسان را شایسته تکلیف کرده و به انسان حق انتخاب می‌دهد و انسان را به صورت یک موجود واقعاً آزاد و انتخاب‌گر و صاحب اختیار درمی‌آورد.»^۵ بر این اساس از نظر استاد، راه‌های شناخت و معرفت اندوزی بشر به حس و تجربه محدود نمی‌شود، بلکه عقل و آموزه‌های دینی، نیز از منابع مکمل شناخت انسانی‌اند که با اتکا بر آن‌ها، انسان می‌تواند به مجموعه‌ای کامل‌تر و منسجم‌تر از حقایق، معرفت پیدا کند؛ بنابراین برای درک هستی و خالق به مدد مقدمات، اصول و روش‌های کاملاً عقلی نیازمندیم، براهین و ادله فلسفی اثبات خدا، نمونه‌های روشنی از کاوش‌های عقلی در راه اثبات خدا است.

پس انسان چون یک موجود عقلانی، متفکر است و قدرت دارد حقایق را در حد مقدورات درک و کشف کند. «فکر منطقی است، انسان یک قوه‌ای دارد به نام قوه تفکر که در مسائل می‌تواند حساب کند و انتخاب بکند براساس تفکر و منطق و استدلال این

۱. انسان کامل، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۳۴۷.

۳. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۶ ص ۴۱۱.

۴. همان: مجموعه آثار، ج ۱، چاپ ششم، تهران، صدرا، ۱۳۷۴، ص ۳۸۵.

۵. همان: مجموعه آثار، ج ۲، چاپ پنجم، تهران، صدرا، ۱۳۷۴، ص ۲۸۱.

کار را می‌کند.^۱ و اصولاً اهمیت عقل و انعکاس و سایه آن در ذهن افراد بشر که همان استدلال باشد یکی از نکات مهمی است که اسلام و مسیحیت را از یکدیگر متمایز می‌کند.^۲

استاد می‌فرماید: «یک جامعه همان طور که لازم است استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی داشته باشد، سیاستش دست نشانده و اقتصادش نیازمند به غیر نباشد، لازم است از لحاظ افکار و عقاید و مبانی محکمی داشته باشد... غرور فکری داشته باشد.»^۳ در مجموع به نظر می‌رسد در رفتارهای سیاسی و غیرسیاسی عنصر عقلانیت، استقلال فکری و داشتن مبانی فکر مستحکم نقش محوری دارد و در کنار تربیت عواطف و گرایش به حق و حقیقت و ارزش‌ها، تربیت قوای شناختی از طریق عقل لازم و ضروری است.

محور دوم: عوامل و عناصر تربیت سیاسی

خانواده

استاد مطهری در بحث حکمت عملی ظاهراً این تقسیم را پذیرفته است که «حکمت عملی عبارت است از اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن. اسلام نیز عملاً این تقسیم را پذیرفته است زیرا اسلام برای خانواده، حقوق، تکالیف و... قائل است؛ پس آن را نوعی دیگر از حیات می‌داند.»^۴ از نظر فلسفه اجتماعی اسلام، تشکیل خانواده جنبه اجتماعی دارد «و کانونی است تربیتی»^۵؛ کانونی است که طبیعت و فطرت برای پرورش تن و روح فرزند آدم آفریده است و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جای آن را بگیرد؛ از نظر استاد، خانواده از حیات است و احتمالاً می‌تواند مقدمه حیات سیاسی نیز باشد. با پی‌گیری متن و گفتارهای استاد مطهری می‌توان به این مطلب رسید. در مسأله اهمیت خانواده، استاد دو علاقه برای آن ذکر می‌کند. مسأله اول اهمیت علاقه و اصلاح نسل، و مسأله دوم از لحاظ تربیت نسل است. ایشان در ادامه بحث اهمیت خانواده به ماهیت خانواده و زندگی در اسلام اشاره می‌کند و معتقد است که اساس ماهیت زندگی بر شرکت یا مالکیت نیست بلکه وحدت و محبت است که زمینه اخوت در جامعه را پی‌ریزی می‌کند. در واقع از نظر ایشان خانواده به طور کلی در اسلام یک واحد اجتماعی است که براساس وحدت و محبت بنا شده نه این که براساس قرارداد باشد و چون مسأله دوم تربیت نسل بود، ایشان می‌فرمایند: «از جمله مسائل مربوط به تربیت اولاد، رعایت آزادی و عدم آن است؛ به

۱. مجموعه آثار، ج ۲۰، چاپ دوم، تهران، صدرا، ۱۳۸۱، ص ۲۵۲.

۲. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۶، ص ۳۱۵.

۳. همان: یادداشت استاد مطهری، ج ۶، ص ۴۱۵.

۴. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، ص ۷۳.

۵. همان.

عبارت دیگر موضوع دموکراسی در محیط خانواده است... پدر باید از تحمیل نظر خود و از استبداد پرهیزد.^۱

و به طور کلی در شرایط تربیت اظهار می‌دارد که دو شرط دارد یکی علم و اطلاع از رموز تربیت و دوم علاقه به سرنوشت؛ و این شرایط را در خانواده تسری می‌دهد و معتقد است «مدیر خانواده باید ریاست کند و این حکومت براساس دموکراسی و حریت و احترام به شخصیت فرزندان باشد، رأی و ذوق و سلیقه آنان محترم شمرده شود.» در ادامه بین حکومت خانواده و حکومت اجتماع تمایزهایی قائل می‌شود؛ از جمله این که «فرقی که میان حکومت خانواده و حکومت اجتماع است این است که حکومت «اجتماع» انتخابی است و حکومت «خانواده» انتصابی بلکه طبیعی است.»^۲ در برداشت از این تفاوت‌ها و تشابه‌ها به نکته بسیار زیبایی اشاره می‌کند که نشان دهنده این امر است که خانواده می‌تواند یکی از عناصر تربیت سیاسی باشد و آن موضوع این است که «آیا گرایش به انفراد در اجتماع منزلی در اجتماع مدنی تأثیر نخواهد داشت و روح اخوت اجتماعی را از بین نخواهد برد»^۳.

- جامعه و احزاب سیاسی

با توجه به مبانی استاد مطهری در بحث اصالت فرد یا جمع که ایشان قائل به جمع بین هر دو شده و صرفاً هر کجا که مصلحت جامعه در تراحم با مصلحت فرد باشد ایشان کفه ترازو را به طرف مصلحت جامعه برده‌اند.

با این مقدمه به نظر می‌رسد در بحث احزاب سیاسی - که بخشی از فعالیت‌های درون جامعه است - استاد در حد تأثیرگذاری محدود پذیرفته باشد؛ زیرا ایشان در مباحث جامعه و اجتماع به بحث تربیت اشاره کرده است و به تأثیرگذاری اعتقاد دارد، ولی بنا به گفته ایشان، «اصلی و اساسی نیست، بلکه محتوای باطنی انسان عامل اصلی تربیت است.»^۴ همچنین در بحث تغییر و تحول اجتماعی در نظر استاد نیز به همین مطلب اشاره شده است؛ ایشان معتقدند که «تغییر اجتماعی پدیده‌ای جمعی است»^۵ یعنی می‌تواند از ناحیه احزاب سیاسی صورت گیرد ولی تحول اجتماعی از ناحیه محتوای باطنی انسان باید صورت گیرد؛ در واقع در بازسازی اندیشه شهید مطهری نقش احزاب سیاسی، بسیار محدود و کم رنگ است؛ زیرا اصولاً فیلسوف اسلامی نگاهی تجویزی به تربیت یا تربیت

۱. همان، ص ۶۴

۲. همان، ص ۶۷

۳. همان، ص ۴۳

۴. مرتضی مطهری: نقدی بر مارکسیسم، چاپ اول، ص ۱۳۶۳، ص ۲۵۰.

۵. علی باقی نصرآبادی: سیری در اندیشه‌های اجتماعی شهید مطهری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۷، ص ۲۵۲.

سیاسی دارد. ایشان از منظر خیر و شر، و تأمین سعادت انسانی به سیاست و تربیت نگاه می‌کنند؛ از این رو در جایی که خیر، عدالت، آزادی و سعادت تأمین شود، به تربیت سیاسی نزدیک شده‌اید.

در واقع شاید بتوان اندیشه استاد را در مورد احزاب این گونه بازسازی کرد که احزاب سیاسی در صورتی که به تعاون اجتماعی و سیاسی جامعه کمک کنند، مورد تأیید او می‌باشند و عامل و عنصری از تربیت و تربیت سیاسی تلقی می‌شوند. ایشان در مورد «حقوق سیاسی - اجتماعی، گذشته از جنبه سلبی آن‌ها، یعنی منع افراد از پایمال کردن حقوق دیگران، به جنبه اثباتی آن، یعنی لزوم احیای حقوق و ایجاد زمینه برای استیفای مطلوب از حقوق توجه دارد و در این راه بر لزوم تعاون اجتماعی تأکید می‌کند.»^۱

- دولت و حکومت

از نظر استاد مطهری، «اصل حکومت و رهبری در اسلام جزو مسلمات تلقی می‌شود و به تعبیر ایشان «بیت القصیده» و زیر بنای تعلیمات انبیاست».^۲

استاد برای حکومت و دولت اسلامی، شأن نظارت و اشراف قائل است؛ وی به این مطلب اشاره می‌کند که: «اختیاراتی که اسلام به حکومت اسلامی و به عبارت دیگر، به اجتماع اسلامی داده است، این اختیارات در درجه اول مربوط به حکومت شخص پیغمبر است و از او به حکومت امام و از او به هر حکومت شرعی دیگر منتقل می‌شود»^۳ که به تبع بحث تربیت و تربیت سیاسی می‌تواند به عهده حکومت اسلامی باشد. البته استاد حق نظارت و اشراف را از باب امر به معروف و نهی از منکر برای حکومت اسلامی نیز ثابت کرده است^۴ یا به تعبیر دیگر «حکومت چون دغدغه تأمین سعادت دنیوی و اخروی جامعه خود را دارد»^۵ به تبع، وظیفه تربیت و تربیت سیاسی نیز خواهد داشت. نیز ایشان در یادداشت‌های خود از وظایف حکومت نام می‌برد که به ترتیب، ویژگی‌های آن را نام می‌برد تا می‌رسد به تعلیم و تربیت، ایشان اظهار می‌دارند «از نظر وظایف، حکومت برای اجرای عدالت، سنت نبوی، احقاق حقوق، اجرای حدود و تعلیم و تربیت مردم است» و سرانجام نیز از خطبه ۲۳۶ نهج البلاغه نتیجه می‌گیرد که اسلام حق دخالت را فقط برای

۱. حکمت‌ها و اندرزها، ص ۶۲ - ۷۲.

۲. مرتضی مطهری: امامت و رهبری، ص ۲۱۱ و ۲۲۷؛ مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۲۴۲؛ سیری در نهج البلاغه، ص ۷۶.

۳. مرتضی مطهری: مجموعه آثار، ج ۳؛ ختم نبوت، ص ۱۹۴؛ و اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳.

۴. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۵۵۴.

۵. قراملکی: حکومت دینی در اندیشه سیاسی مطهری، ص ۱۱۸.

۶. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۳، ص ۳۹۶.

افراد تربیت یافته قائل است. زیرا «حضرت در مورد خوارج انتقاد می‌کنند که آنان تعلیم و تربیت (سیاسی) اسلامی نیافته‌اند پس حق مداخله در مسائل مهم را ندارند.»^۱

تربیت سیاسی از منظر شهید صدر مبنای شهید صدر در بحث تربیت سیاسی - خلافت عمومی انسان

از نظر شهید صدر حاکمیت، قبل از هر چیز یک «حق طبیعی» است که ناشی از علاقه ذاتی مالک نسبت به مملوک است. این همان حاکمیت حقیقی خداوند است و حاکمیت انسان همان حقی است که افراد انسانی بر مبنای آن می‌توانند سرنوشت جمعی خود را اداره نمایند.

پس این حق اولاً ناشی از حق حاکمیت الهی است که تحت عنوان استخلاف و استثمam به انسان واگذار شده، و ثانیاً اعتباری، نسبی و محدود است.^۲

شهید صدر از این حاکمیت با عنوان ولایت اعطایی خدا به بشر به صورت جعل تکوینی و فطری نام می‌برد و به طور کلی خلافت عمومی انسان را دارای دو وجه می‌داند: اول، وجه الهی که استخلاف (خلافت انسان) و استثمam (امامت داده) و در ثانی، وجه انسانی که استثمam با امانت عمومی که همان پذیرش بشر است که ذاتی اوست^۳ نام می‌برد. در مورد استخلاف معتقد است در معنی جانشینی کردن، سه رابطه وجود دارد: یکی رابطه انسان با خود؛ دومی رابطه انسان با دیگران (جامعه)؛ و سوم رابطه انسان با طبیعت. انسان در برابر هر سه موضوع، مسؤول و امانت دار است. وی سپس نتیجه می‌گیرد که استخلاف و امامت در زمین یک امانت است و رابطه انسان با اجتماع رابطه امین با مورد امانت است که این خود حاکی از نقش تربیت در رابطه انسان و اجتماع است.

سید محمدباقر صدر مبنای نظریه خود را «بر فطرت بشر، عقل و خرد، آزادی و اختیار، اعتقاد به وحدانیت، و شورا و مشورت قرار می‌دهد.»^۴

منظور از فطرت، سرشت خودآگاهانه بشر است یعنی انسان درگیر و دار خلقت با معرفتی نسبت به رب خود و با صبغه خاصی آمیخته شده است. این صبغه فطری و طبیعی انسان در طول حیاتش به صور گوناگون بروز می‌کند. از نظر شهید صدر، سرشت انسان نه تاریک و نه روشن است، بلکه هر دو ساخته خود اوست و در نتیجه تربیت و انتخاب‌گری انسان اصالت دارد. شهید صدر ضمن توجه به عامل اصلی طبیعت درونی انسان معتقد است،

۱. همان، ص ۲۹۹.

۲. محمدباقر صدر: خلافة الانسان و شهادة الانبياء جهاد البناء، تهران، ۱۳۲۹ق، ص ۵۰ - ۵۳.

۳. پیشین: اسلام بقود الحیاء، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، بی تا، ص ۱۷۰.

۴. خلافة الانسان و شهادة الانبياء جهاد البناء، پیشین، ص ۵۴.

سازنده حرکت تاریخ همین عامل اصلی طبیعت درونی انسان است و آن گاه «انسان با این وصف را مدنی بالطبع و اجتماعی می‌داند و چون انسان، اجتماعی است قانون می‌خواهد و دستاوردهای نبوت قانون است.»^۱ شهید صدر در معرفی فطرت و سرشت انسان به نقش حب ذات (خوددوستی) اشاره می‌کند که در رفع نیازمندی‌های انسان، تعیین کننده است و تربیت در همین جا می‌تواند تأثیرات بسزایی در نقش حب ذات در عدم انحراف از مسیر اصلی انسان داشته باشد.

وی معتقد است «تاریخ انسان گواهی می‌دهد که گزینه خوددوستی «حب ذات» گزینه‌ای اصیل است. اگر حب ذات در سرشت بشر نبود، انگیزه‌ای برای رفع نیازها وجود نداشت.

حال این که پیش از تکوین جوامع، این رفع نیاز وجود داشته و همین مسأله، تشکیل و تکوین جوامع را به دنبال داشته تا در پرتو آن، انسان بتواند بقای خویش را تأمین کند.»^۲ البته از نظر وی در هنگام تصمیم‌گیری بر سر چند راهی‌های زندگی - به ویژه آن جا که پیچیدگی‌های زندگی اجتماعی و سیاسی باعث می‌شود که حق و باطل چنان به هم بیامیزند که در تمیز آن‌ها از یکدیگر، خردمندترین انسان‌ها نیز دچار حیرت و سرگردانی می‌شوند - تنها راه نجات بخش انسان «داشتن راهنما و معیار داشتن به همراه فکر و اراده است.»^۳

سرانجام در نتیجه‌ای از نظر خلافت انسان این مطالب را بیان می‌کند:

- خداگونه شدن و هدف نامحدود^۴ که نیاز به تربیت و بازسازی انسان دارد.
- روند تکاملی انسان تا رسیدن به «الی الله»^۵؛ در این روند نیز تعلیم و تربیت نقش مهمی دارند.
- ایجاد اجتماع سیاسی، دولت و تشکیل حکومت^۶؛ در این روند نیاز به تربیت سیاسی ضروری است.
- آزادی انسان و عدم سلطه جویی^۷؛ که تربیت سیاسی انسان را از استبداد درونی و بیرونی آزاد می‌سازد.

۱. سیدمحمدباقر صدر: فلسفتنا، قم، مجمع علمی للشهید صدر، چاپ دوم، ۱۰۴۸ هـ ص ۱۱.

۲. پیشین: تفسیر موضوعی سنت‌های تاریخ در قرآن، ترجمه جمال موسوی، قم، جامعه مدرسین، بی تا، ص ۱۹۵.

۳. فلسفتنا، ص ۱۱.

۴. پیشین: اقتصادنا، ترجمه اسپهبدی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۰، ص ۶۹۸.

۵. همان، ص ۷۲۹.

۶. سید محمدباقر صدر: رسالتنا، نشر توحید، تهران، ۱۴۰۷، ص ۴۶.

۷. پیشین: آزادی در قرآن، ترجمه هادی انصاری، تهران، روزبه، بی تا، ص ۴۸.

آزادی و حریت انسان

از نظر شهید صدر، آزادی را کسی به انسان‌ها هدیه نمی‌دهد، بلکه انسان طبیعتاً و اصالتاً - به دلیل این که موجودی دارای عقل و اراده است - آزاد است. اصولاً از نظر ایشان، اسلام آزادی حقیقی و صوری را با یکدیگر درآمیخته است و رهایی انسان از قیدهای اسیرکننده اراده، به وسیله تربیت و تربیت سیاسی، تلاش برای رسیدن به سعادت و کمال آزادی حقیقی است.

از نظر وی، درباره آزادی - مانند شهید مطهری - هم به معنای مثبت و هم به معنای منفی بحث شده است. ایشان از آزادی براساس بینش فلسفی بحث می‌کند و سپس برای آزادی اجتماعی و سیاسی اهمیت خاصی قائل می‌شود. وی معتقد است که «آزادی است که برای انسان تعیین می‌کند که مالک اراده خود باشد و بتواند از اراده خود در کاربرد هدف‌های خویش استفاده کند.»^۱ شهید صدر معتقد است: «انسان با پذیرش حاکمیت خدا، از حاکمیت بشر و قیود دیگر رها می‌شود.»^۲ با این نظر، انسان پیش از هر چیز، بنده خداست و چون عبودیت برای خداست، ممکن نیست که به سلطه دیگری بر خود تمکین کند؛ در حالی که در غرب، قید و بندهای بیرونی انسان مطرح است ولی در مورد قید و بندهای درونی انسان، نفی سلطه نمی‌شود و با این رهیافت، وی وارد بحث عمیق، فلسفی و اجتماعی از آزادی می‌شود.

به طور کلی شهید صدر، آزادی را دو قسم می‌داند:

۱. آزادی طبیعی؛ فرصتی که از طرف خود «طبیعت» داده می‌شود، در واقع همان تحقق اراده است که طبیعت و هستی به انسان داده و جزئی از سرشت انسان است. این آزادی طبیعی که انسان از آن بهره‌مند است، به حق، یکی از شالوده‌های ذاتی انسانیت است؛ زیرا این آزادی میان نیروی زندگی خلق هاست. بنابراین بدون این آزادی، انسان، لفظی بی معنی است. واضح است که آزادی به این معنی، خارج از تحقق سیستمی است.»^۳

پس انسانیت بدون آزادی طبیعی، لفظی فاقد معنی است؛ آزادی طبیعی، با قرار گرفتن تحت فرمان عقل، صورت عملی به خود می‌گیرد.^۴

۲. آزادی اجتماعی - سیاسی؛ آزادی‌ای است که سیستم اجتماعی - سیاسی آن را اعطا می‌کند و جامعه سیاسی آن را برای افراد خود ضمانت می‌کند. این نوع خود به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. همان، ص ۴۸ - ۱۴.

۲. رسالتنا، ص ۶۷ - ۶۸.

۳. اقتصادنا، ص ۳۰۸.

۴. همان، ص ۲۸۲.

۱ - ۲. آزادی اجتماعی - سیاسی ذاتی؛ که منظور از آن قدرتی است که فرد از جامعه کسب می‌کند؛ به این معنا که جامعه هم مسائل و هم شرایط را برای انجام عمل لازم (محتوای حقیقی آزادی) فراهم می‌سازد؛ در این بخش نقش تربیت سیاسی بسیار پررنگ است.

۲ - ۲. آزادی اجتماعی - سیاسی صوری؛ شما استعداد های خویش را آزمایش می‌کنید تا به وضعیت مورد نظر خود برسید، لیکن ضمانتی وجود ندارد. هدف در غرب این نیست که قدرت فرد را افزایش دهد و به وی «آزادی ذاتی» اعطا کند، بلکه افزایش قدرت با اکتفا به فراهم ساختن آزادی صوری، به فرصت‌هایی واگذار می‌شود که برای فرد پیش می‌آید؛ در صورتی که در اسلام، آزادی ذاتی و آزادی صوری در هم آمیخته‌اند.^۱

شهید صدر با توجه به مبنای غربی‌ها در مورد این جمله که در نیازهای ذاتی، انسان همان طور که از جهت طبیعی آزاد بوده، در جامعه طبق علایق و روابط خویش با دیگران نیز باید آزاد باشد. پس وظیفه سیستم اجتماعی - سیاسی در بخش تربیت سیاسی و تربیت این است که به تمایلات اصیل انسان صحنه بگذارد و پاسخ‌گویی آن‌ها را ضمانت کند. شهید صدر معتقد است که تا حدودی این مطلب صحیح است ولی اشکالی وارد است که اگر لازم باشد که سیستم اجتماعی - سیاسی، واقعی و تربیتش انسانی باشد، پس تنها اعتراف به یکی از انگیزه‌های اصیل انسانی و اشباع زیاد آن و برآورده نکردن سایر انگیزه‌ها جایز نیست.^۲ به نظر ایشان چشم‌پوشی از آزادی در عرصه واقعی، در نهایت انسان را به مرتبه حیوانیت تنزل می‌دهد. تفاوت آزادی انسان از حیوانات در رهایی از سلطه است. در مجموع شهید صدر معتقد است که آزادی یعنی «رهایی انسان از قید شهوات و تملک اراده‌اش به کمک عقل، در جهت عبودیت خدا، این رهایی باید از طریق تربیت و تربیت سیاسی ایجاد شود.»^۳ پس اسلام در عرصه حیات خصوصی، به میراندن شهوات نفسانی می‌پردازد و در عرصه عمومی نیز سعی دارد، سلطه‌های اجتماعی - سیاسی را از بین ببرد و انسان را از بندگی آن‌ها برهاند. در نتیجه، عبودیت خداوند در عرصه عمومی، همه مردم را در یک سطح، در مقابل خدا قرار می‌دهد. بنابراین در سیاست «هیچ گروه سیاسی یا اجتماعی حق ندارد، امنیت و آزادی گروه دیگری را از بین ببرد».^۳ این مطلب از طریق سیاسی امکان‌پذیر است.

- عقلانیت و اراده انسان

شهید صدر به عواملی مانند «اراده انسان‌ها و تصمیم و خیزش آنان در تحقق تحولات

۱. همان، ص ۳۱۷.

۲. اقتصادنا، ص ۳۱۸.

۳. سید محمد باقر صدر: مبانی حزب الدعوة اسلامی، ترجمه حزب الدعوة، تهران، نشر حزب الدعوة، ۱۳۶۱، ص ۸۲

اشاره می‌کند؛ زیرا تربیت سیاسی چون «فعل ارادی» است باید با اراده و حرکت موجودی صاحب اراده و حرکت تحقق یابد.^۱ از نظر شهید صدر در بُعد انسانی، عقل، رشد فکری و شعور اجتماعی حائز اهمیت است.^۲ ایشان همچون سایر نظریه پردازان کار خود را از مشاهده بی‌نظمی موجود و درک بحران شروع می‌کند. به زعم او مشکل اساسی انسان معاصر فقدان اندیشه سیاسی صحیح و عدم سیستم اجتماعی مطلوب است. بشر در این دو محور - که در واقع یکی بیش نیستند - دچار بحران شده است و این جاست که راه حل باید متوجه این دو محور باشد. راه حل او، یکی تفسیر صحیح از حیات و واقعیات هستی، انسان و جامعه و بینش سیاسی صحیح - که از تفسیر واقعی زندگی سرچشمه گرفته و با تمام ویژگی‌های فطری و طبیعی انسان سازگار باشد - است و دوم تربیت و پرورش انسان‌ها تربیتی مطلوب و کارآمد باشد.^۳ در واقع اشاره شهید صدر به مسأله تربیت در حیات سیاسی انسان‌ها، نشان دهنده حساسیت او به مسأله مبانی تربیت و تربیت سیاسی است.

صدر شورا را نیز یکی از مبانی و پایه‌های خلافت انسان می‌داند. از نتایج سیاسی - اجتماعی شورا بحث مشارکت عمومی در اداره سیاسی جامعه است و چون شهید صدر به کارگیری عقل جمعی در جامعه را مصداق شورا می‌داند در واقع «ارزیابی بنیاد فکری هر نظامی، وابسته به این است که آن نظام، واقعیت حیات را چگونه تعریف و تلقی کند»؛^۴ در نظام شورایی محل بروز آرا و عقاید شهروندان مطرح است و در واقع در بحث شورا همان مطالب عقلانیت و اندیشه ورزی مطرح خواهد شد.

عوامل و عناصر تربیت سیاسی از منظر شهید صدر خانواده

به نظر می‌رسد در بحث خانواده، شهید صدر چون اعتقاد به محتوای باطنی انسان دارد و چون تربیت صحیح انسان را از خانواده می‌داند، این موضوع را مسلم پنداشته و سخنی از آن در بحث تربیت سیاسی به میان نیاورده است.

احزاب سیاسی

شهید صدر تشکیلات و تحزب را از طریق تربیت سیاسی برای آماده کردن مردم و

۱. کاظم حائری: مباحث اصول، قم، مکتب الاعلام اسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۷، ص ۱۵۳ - ۱۵۱.

۲. رسالتنا، ص ۵۳.

۳. پیشین: المدرسة اسلامیة، دارالکتب، تهران، ۱۹۸۱ م، ص ۴۹.

۴. فلسفتنا، ص ۱۸.



تحقق تحولات اجتماعی - سیاسی ضروری می‌داند. از نظر او شرایط و مقتضیات زمانی خاصی، ایجاب می‌کند که حزب بتواند تشکیل شود و به وظایف خود پردازد. در مورد تشکیل «حزب دعوت اسلامی» می‌نویسد:

«در این زمینه بی‌آن که با مانع شرعی روبرو شویم می‌توانیم بر خود نام حزب و نهضت و تشکیلات و سازمان بگذاریم، چرا که ما حزب الله هستیم، انصار و یاران اسلام؛ در پهنه اجتماع به صورت نهضت و دعوت و در بستر فعالیت و کار به شیوه سازمان و تشکیلات عمل می‌کنیم و در همه حال عملمان «دعوت» و «خودمان» دعوتگر، هستیم.»^۱ در نظر او حزب و تشکیلات هم مشروعند و هم برای جامعه مفید هستند.

در مورد مشروع بودن این گونه نمادها، شهید صدر بر عواملی نظیر نشر و تبلیغ مفاهیم و احکام اسلام و ایجاد تغییر در اجتماع براساس مبانی اسلامی که در واقع عصاره تربیت و تربیت سیاسی محسوب می‌شود، تأکید می‌کند. وی بر این باور است که برای تحقق وجود احزاب و اهداف حزب می‌توان از هر روشی که حرام و ناپسند نباشد استفاده کرد. در مورد صحت و مشروعیت احزاب نیز معتقد است: «در صحت و مشروعیت شیوه تشکیلاتی به منظور تبلیغ و تحکیم اسلام نمی‌توان تردید نمود یا احتمال حرمت و نهی شرعی داد. امتی که دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر را مد نظر دارد، چرا نتواند سازمان و نهادی تشکیل دهد، هویت و ساختاری هماهنگ و یکپارچه به خود گیرد و فعالیت ثمربخش با شیوه بازدهی بیشتر را مورد استفاده قرار دهد.»^۲ نظر شهید صدر در مورد نقش حزب و تشکیل حزب و مفهوم معاصر به عنوان ابزار تحقق تحولات سیاسی - اجتماعی و پیشبرد مقاصد سیاسی دین اسلام به قدری قاطع است که چنین مطرح می‌کند: «مسئلاً در صورتی که پیامبر ﷺ در زمان ما می‌زیست به اقتضای حکمت خویش، روش‌های تبلیغی، اطلاع رسانی و تشکیلاتی مناسب دوران معاصر را به کار می‌گرفت، حقیقت آن است که روش دعوت آن حضرت با شیوه «سازماندهی و تشکیلات» بیگانه نبوده است. حقیقتاً همسو کردن تلاش‌هایی که در راستای اسلام صورت می‌گیرد و یکپارچه و هماهنگ کردن آنان و برگزیدن شیوه‌ای بارورتر و ثمربخش‌تر در جهت ایجاد فضای تشکیلاتی نه تنها در عصر ما مجاز و مشروع است بلکه چون تغییر جامعه و بسیج آن در راه خدا و مقابله با کفر سازمان یافته، منوط به آن است، واجب می‌باشد.»^۳

البته تفاوت تشکیلات سیاسی اسلام و غیر اسلامی از نظر شهید صدر تفاوت ماهوی و ذاتی است و دارای اهمیتی اساسی است؛ زیرا «تلاش گران در تشکیلات اسلامی در

۱. مبانی فکری حزب دعوت اسلامی، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۳۶۶.

۳. همان، ص ۹.



راستای رسالت «الله» گام برمی دارند نه رسالت «انسان»، از خدا پیروی می کنند نه از دیگران، و پاداش خود را از خدا می گیرند، نه از افراد بشری.»^۱ حزب از نظر شهید صدر برای تحقق حکومت دینی چهار مرحله را باید طی کند:

۱. مرحله تغییر فکری (تربیت سیاسی و آماده سازی نیروهای متعهد و مبارز برای انقلاب فکری)؛

۲. مرحله عمل سیاسی و نظامی (جهاد سیاسی)؛

۳. مرحله دست یابی به قدرت و تشکیل حکومت اسلامی؛

۴. مرحله نظارت، مراقبت، استمرار انقلاب و اجرای دقیق قوانین اسلامی.

شهید صدر با توجه به شرایط زمان خود بر دو مرحله اول بسیار تأکید می کرد.^۲

دولت و حکومت

جامعه انسانی به عنوان جانشین خدا در زمین برای اداره و تدبیر امور خود به ایجاد دولت و در نتیجه، تشکیل حکومت می پردازد. بنابراین پایه و اساس دولت، «خلافت عامه انسان» است؛ چه اگر انسان جانشین خدا در زمین نباشد چگونه می تواند به تدبیر امور جامعه پرداخته، در آن تصرف نماید. خلیفه بودن یعنی توانایی بالقوه ایجاد دولت و تشکیل سازمان های حکومتی و از این رو بر انسان است که این توانایی و استعداد بالقوه را به نیرویی بالفعل تبدیل کرده، دولتی را به وجود آورد و برای تأمین اهداف دولت به تشکیل نهادهای سیاسی پردازد.^۳

از نظر شهید صدر، دولت، جامعه ای سیاسی است که از طریق آن، بُعد سیاسی خلافت انسان تحقق می یابد. ایشان پایه زیرین دولت را «وحدت و همبستگی فکری» می داند «زیرا اندیشه به حکومت و نظام سیاسی وحدت می دهد و اندیشه و فکر مبنای طبیعی دولت است و بنابراین وحدت فکری، وحدت شایسته ای است برای تعلیل علمی وحدت سیاسی که به صورت دولت جلوه گر می شود».^۴

از نظر شهید صدر، دولت اسلامی دو ضرورت مهم دارد: یکی برای اقامه حدود الهی، ادامه خط نبوت و امامت حفظ دین و گسترش آن؛ و دیگری ضرورت تکوینی است، ایجاد دولت اسلامی نه تنها ضرورت دینی است بلکه یک ضرورت تکوینی برای تمدن و اجتماعی بشری است؛ زیرا تنها راهی است که می تواند استعدادهای انسان را در جهان اسلام شکوفا سازد و او را تا جایگاه طبیعی و خاص خود در تمدن انسان برساند و آنان

۱. همان، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۲۵.

۳. سیدمحمدباقر صدر: الاسس الاسلامیه، تحقیق محمدالحسینی، دارالفرات، بیروت، ۱۹۸۹ م، ص ۳۴۶.

۴. پیشین: لمحة فقهية تمهيدية عن مشروع دستور الجمهورية الاسلامية في ايران، ص ۱۱ - ۱۲.

را از پراکندگی‌ها و وابستگی‌ها رهایی بخشد.^۱ از نظر وی مهم‌ترین مسؤولیت دولت اسلامی شامل تحقق نقش خلافت الهی انسان در زمین، بر پای‌ی حق و عدالت در جامعه، آگاهی بخشیدن و ترویج عمیق فرهنگ اسلامی در میان مردم، و نیز سعی در پرورش شخصیت و منش اسلامی و مکتبی (تربیت سیاسی) در همه افراد، می‌شود.^۲ ایشان در پایان به نقش تربیتی دولت اشاره می‌کند و ضمن برشمردن ضرورت حیات اجتماعی و مدنی انسان، توجه به عقل و شأن سیاسی انسان، انسانی بودن دولت و حکومت، نماینده مصالح عمومی و اجتماعی بودن، و سرانجام تعهد بر تربیت اخلاقی انسان - یعنی تغذیه فکری و روحی و رشد عواطف انسانی و گرایش‌های مختلف در وجود انسان - را از وظایف دولت می‌شمارد.^۳

مبانی تربیت سیاسی از منظر شهید بهشتی

از آن جا که شهید بهشتی معتقد است رکن هر نظریه سیاسی، دیدگاهی است که اندیشه‌ای درباره انسان دارد، او معتقد است که این انسان موضوع تربیت و تربیت سیاسی قرار می‌گیرد و بحث خود را در مورد فطرت انسان مطرح می‌نماید.

فطرت انسان

از نظر شهید بهشتی، سرشت آدمی و فطرت او نه تنها با حق سر جنگ ندارد بلکه با حق پیوند اصیل داشته، به تعبیر قرآن «نفخت فیہ من روحی» نشان از عظمت انسان است. ولی سؤالی که شهید بهشتی مطرح می‌کند این است که چگونه از یک سو بپذیریم که انسان فطرتاً حق‌پذیر و حق‌طلب است و از طرف دیگر شاهد این همه انحراف و اعوجاج باشیم و آن گاه چگونه با این دوگانگی برخورد کنیم؟ پاسخ شهید بهشتی این است که «روحی که به انسان داده شده است باید با تمام خصوصیات اصلیش مورد توجه قرار بگیرد. یکی از این خصوصیات این است که باید از لابلای بندها و قیدهایی که در این پیکر (انسان فیزیکی) و در رابطه میان پیکر (انسانی فیزیکی) با محیط طبیعی و اجتماع وجود دارد با اختیار و انتخاب‌گری، به سوی آینده خود راهی بگشاید»؛^۴ بنابراین از نظر شهید بهشتی، انسان فطرتش نه تاریک است و نه روشن. وقتی که به دنیا می‌آید موجودی است در سپیده دم هستی، و تاریک و روشن هر دو ساخته و نتیجه

۱. پیشین: منابع القدرة فی الدولة اسلامیة، جهاد البناء، تهران، ۱۳۹۹ هـ ص ۵.

۲. الاسلام یقود الحیاة، ص ۱۴ - ۱۵.

۳. المدرسة الاسلامیة، ص ۶۹ - ۸۹.

۴. علیرضا حسینی بهشتی: بررسی مبانی فکری شهید دکتر بهشتی، نشر بقعه، تهران، ۱۳۳۷، ص ۸۴.

انتخاب خود او است.

بنابراین، «اسلام نه بدبین است به انسان آن طور که انسان را یک موجود تاریک و درنده بداند و نه بیش از حد خوش بین است. اسلام و جهان بینی اسلام نسبت به انسان دیدی واقع بینانه دارد و می‌گوید انسان موجودی است «امشاج»؛ یعنی آمیخته با حق سنگین و پرزحمت انتخاب.»^۱

شهید بهشتی البته به این موضوع اعتراف می‌کند که میدان لغزش و امتحان برای همه انسان‌ها گسترده است و به همین دلیل قرآن به انسان می‌گوید که هوشیار و مراقب باشد و با تمرین و خودسازی زمینه رشد حق‌گرایی (تربیت و تربیت اسلامی) را مهیا سازد.^۲ شهید بهشتی در ادامه همین بحث هشدار می‌دهد که اگر مسأله تربیت متوقف شود، انسان دچار انحراف خواهد شد. «ای انسان مسلمان، در تمام ابعادت... نگران باش. آن روزی که آگاهی، آگاهی طلبیت و شناخت تو درباره شرایطی که در آن زندگی می‌کنی متوقف ماند [توقف تربیت یک خطر محسوب می‌شود] آن روز از آیین خود متخلف هستی و منحرفی؛ چون آیین تو، آیین تکامل و استمرار است. باید به صورت مستمر روی خودسازی خود، کمالات روحی خود و تسلط بر خود کار کنی.»^۳

پس از نظر وی انسان باید تحت تعلیم و تربیت صحیح باشد و این فطرت خداجو و کمال یاب را بیدار نگه دارد و یکی از راه‌های هوشیاری مستمر، تربیت در حوزه عمومی و تربیت سیاسی در جامعه و اجتماع است. در این خصوص شهید بهشتی معتقد است که «ما انسان‌ها ساختمان مخصوص داریم که این ساختمان در ما لغزندگی ایجاد می‌کند و از همین روی نگهداشت انسان در مسیر راست، مشکل است؛ چون خصلت او، ذات او و طبیعت او لغزنده آفریده شده است... علل تکرار داستان آفرینش انسان در قرآن از این جهت است که این خطر همواره در جلو چشمان ما زنده نگاه داشته شود.» به تعبیر شهید بهشتی «انسان اصولاً موجودی یک راهه نیست، بلکه موجودی است که ساخته شده برای این که بتواند همواره چند راهه برود.»^۴

از نظر او انسان بر طبق مشیت، به هر حال در تمام شرایط، در میدانی به نام «میدان عمل و اکتساب و به دست آوردن قرار داده شده است، عمل اکتساب و به دست آوردنی [از طریق تربیت و تربیت سیاسی] که می‌تواند در جهت الهی باشد و می‌تواند در جهت شیطانی باشد.»^۵

۱. همان، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۸۷.

۳. همان، ص ۸۸.

۴. همان، ص ۹۱.

۵. همان، ص ۹۲.

اختیار و آزادی انسان

از نظر شهید بهشتی، اسلام، آزادی انسان را به عنوان نقطه قوت آفرینش انسان می‌شناسد و انسان از این جهت که آزاد و آگاه آفریده شده است، گوهر تابناک هستی است. اسلام برای انسان آزاد و آگاه، زمینه و توان شکوفایی و تربیت درست قائل است و از او دعوت می‌کند تا در پرتو نور فروزان پیامبر باطن (عقل و خرد) حرکت کند.

از نظر شهید بهشتی، آزادی یعنی «تسلط انسان بر ساختن خویش و ساختن محیط خویش، امتیاز انسان بر همه موجودات دیگر عالم طبیعت این است که می‌تواند بر طبیعت مسلط باشد و شرایط طبیعی را بر وفق خواسته و نیاز خود دگرگون کند یا در برابر هجوم عامل نامساعد طبیعی، سد و مانع به وجود آورد.»^۱

در واقع انسان درجه بالایی از آزادی خویش را در پرتو خلاقیت تأمین می‌کند و این خلاقیت در محیط اجتماع از طریق تربیت و تربیت سیاسی به دست خواهد آمد؛ زیرا «انسان موجودی است آزاد، خودساز و محیط ساز، آزاد از جبر طبیعت و آزاد از جبر جامعه و تاریخ»^۲ و از طرفی اسلام نسبت به محیط انسان حساسیت دارد و نقش محیط و آزادی و اختیار انسان غیرقابل انکار است. ایشان معتقدند که «در جامعه، اسلام انسان را موجودی آزاد می‌شناسد و به این موجود آزاد [هشدار می‌دهد در هر شرایط اجتماعی] تسلیم محیط فاسد نشود؛ زیرا اسلام در برابر فشارهای محیط، آزادی برای انسان قائل است... و حساسیت دارد و نمی‌تواند در برابر آن ساکت و بی‌اعتنا بماند.»^۳ زیرا آزادی، گوهر آدمی است، «بدون آزادی و اختیار نمی‌توان انسان را مکلف ساخت. یکی از بزرگ ترین امتیازهای انسان این است که می‌تواند معصیت کند، آدم تواناست در برابر خداوند نافرمانی کند، این بزرگ ترین امتیاز انسان است که می‌تواند نافرمان باشد. تا فرمان برداری اش ارزش دیگر پیدا کند... آن چیزی که ارزش دارد، فرمان‌بری همراه با انتخاب انسان است.»^۴

البته شهید بهشتی اظهار می‌دارد که این آزادی انسان و اختیار انسان به طور دائمی محصول آگاهی و تربیت است. گاهی ممکن است تربیت، غلط باشد و آن گاه انسان تیره بخت خواهد شد. از نظر او «انسان اسلام، انسانی است آزاد و این آزادی را رایگان به او نداده‌اند. این آزادی را به او دادند و به او گفتند: ای انسان، آینده و سرنوشت خود را بساز!

۱. محمدحسین حسینی بهشتی: اسطوره ای بر جاودانه تاریخ، دفتر سوم، تهران، نشر بنیاد شهید، ۱۳۶۱، ص ۱۱۸۳.

۲. علیرضا حسینی بهشتی، همان، ص ۱۰۰.

۳. همان.

۴. امیرضا ستوده و حمیدرضا سیدناصری (گردآوری): رابطه دین و آزادی از نظر شهید بهشتی، تهران، نشر ذکر، ۱۳۷۸.

هر خوشبختی و سعادت‌تی که به دست انسان‌ها بیاید، محصول کار آگاهانه خود آن‌هاست [که از طریق تربیت حاصل می‌شود] هر رنج و تیره بختی انسان‌ها نیز محصول کار آگاهانه و انتخاب غلط آنان است.^۱ شهید بهشتی به علت ذوق و هوش علمی بالایش به هر دو قسم آزادی انسان اشاره می‌کند که یکی از طریق تربیت و دیگری از طریق تربیت سیاسی بازسازی می‌شوند. او اظهار می‌دارد: «مبنای فردی آزادی... خواستی است ذاتی، درونی و به شخص انسان مربوط می‌شود و معنای اجتماعی آن، واقعیتی است اجتماعی که به نوع روابط اجتماعی مربوط می‌شود.»^۲ نکته مهم‌تر از مطالب قبلی، مسأله نفی آزادی است؛ وی معتقد است که نفی آزادی، مساوی نفی انسانیت انسان است و در واقع زیر سؤال بردن انتخاب‌گر بودن انسان می‌شود. در همین زمینه می‌گوید: «نفی آزادی، مساوی با مسخ شخصیت و انسانیت انسان است؛ زیرا وقتی آزادی نباشد، انتخاب معنا ندارد و وقتی انتخاب معنا نداشت، دیگر انسان نمی‌تواند خالق شخصیت و معمار سرنوشت خویش باشد.»^۳

اوامر و نواهی انسان

شهید بهشتی درباره معنای واژه‌های خیر، معروف و منکر، ذیل تفسیر سوره آل عمران، آیه ۱۰۴ می‌گوید: در حالی که خیر به معنای نیکی، معروف به معنای پسندیده، و منکر به معنای ناپسند شناخته شده است، معیار و ملاک این مفاهیم بر حسب سلیقه‌ها، ایده‌ها و طرز فکرهای متفاوت چیست؟ «اعتقاد به عدل یعنی نفی هرج و مرج فکر در زمینه ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی» و آیه ۱۰۴ سوره آل عمران وقتی می‌خواهد رنگ و شکل چهره امت اسلام را ترسیم کند، می‌گوید: «ای مسلمان‌ها، شما باید امت و جماعتی شوید که در سیمای اندیشه و گفتار شما، خیر و حمایت از معروف و درگیری با منکر به چشم همگان بیاید.»^۴ شهید بهشتی در ادامه بحث خود سؤال دیگری را مطرح می‌کند که چگونه باید امت اسلام به امتی با خصوصیات مطلوب تبدیل شود؟

در پاسخ، به نقش دعوت عملی به ویژه تربیت سیاسی برای این امر بسیار مهم اشاره می‌کند: «من باید با صراحت عرض کنم که یکی از افت‌های زندگی اجتماعی ما رواج

۱. همان، ص ۸۸.

۲. شریف لک زایی: مقاله ساز و کارهای آزادی سیاسی در اندیشه شهید بهشتی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره سیزدهم، بهار ۱۳۸۰، ص ۱۶۲.

۳. جلال الدین فارسی: فرهنگ واژه‌های انقلاب اسلامی، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا (علیه السلام)، ۱۳۷۴، ص ۵۷.

۴. (ولکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون).

۵. علیرضا حسینی بهشتی: همان، ص ۱۰۲.

دعوت زبانی و اخیراً قلمی و کساد بازار دعوت عملی [تربیت عملی] است.^۱ سپس ایشان، در بحث امر به معروف و نهی از منکر در جامعه، رابطه بین عالمان و مردم را درباره اسلام مطرح می‌کند و معتقد است، رابطه تربیتی بین مردم و رهبری سیاسی مهم است.

«من مکرر و با صراحت این روشنایی را برای دوستان هم فکرم‌ان و برادران و خواهرانی که می‌خواهند بینش صحیحی از اسلام و نظام اسلامی داشته باشند خواسته‌ام ایجاد کنم، که بیایید همه شما همکاری کنید رابطه بین عالم دینی (رهبر سیاسی) و مردم، از رابطه منحرف، منحط و ذلت‌آور مرید و مرادی خارج و تبدیل شود به رابطه عالم و متعلم؛ هر وقت همت کردید و موضع‌گیری‌تان در برابر کسانی که آنان را عالم دین می‌شناسید از صدر تا ذیل و از کوچک تا بزرگ، رابطه متعلم و معلم و تربیت می‌شود. البته احترام و محبت بین متعلم و معلم، طبیعی است و حتی ایشان اشاره می‌کند که به خصوص رابطه نقادانه بین معلم و متعلم برقرار باشد.

در ادامه این بحث، شهید بهشتی معتقد است مسأله تربیتی امر به معروف یک مسأله همگانی است و مختص به گروه خاصی نیست؛ یعنی «منکم امة يدعون» از شما مردم باید جمعیتی، دعوت به خیر کنید و شما باید سازندگان اجتماع باشید. این مطلب از این آیه برایمان روشن می‌شود. یعنی شما همگان بهترین امت و جماعتی بوده‌اید که برای مردم از بطن زمان و زمانه بیرون داده شده‌اید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، که اشاره به جمع است به خصوص در مورد حرف (من) که کاربرد این حرف را در این جا برای تبیین و ابتدا می‌داند و منظور این است که از شما مردم باید چنین جمعیتی پدید آید و هرگز به گروه خاصی مختص نیست. در پرتو این نکته معنای این آیه روشن می‌شود که «از شما بایستی امتی به وجود بیاید که دعوت به خیر کند، امر به معروف و نهی از منکر کند، اینانند سعادت‌مندان و رستگاران.»^۲ بنابراین براساس امر به معروف، اصول نظارت به مردم اجازه می‌دهد در امور اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود دخالت کنند و جریان امور را پی‌گیری نمایند و همین روحیه حساسیت که باید همگانی باشد نسبت به امور سیاسی (تربیت سیاسی) و اجتماعی کشور نیز باید باشد برای این که در بحث امر به معروف همگان بتوانند به حوزه‌های معروف و منکر شناخت داشته باشند، باید تحت تربیت (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی) قرار بگیرند.

۱. همان، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۰۵.

عناصر و عوامل تربیت سیاسی از نظر شهید بهشتی

خانواده به عنوان هسته اصلی پیشرفت جامعه

از نظر شهید بهشتی «خانواده یک هسته نیرومند اجتماعی است که بر پایه آرمان و ایمان شکل گرفته است.»^۱ بنابراین نقش تربیت خانواده بسیار مهم تلقی می شود و به ویژه چون بر اساس مهر، محبت، دلسوزی و همکاری شکل گرفته است می تواند در مسائل سیاسی و اجتماعی به جای نگاه بدسرشتی به انسان با نگاه نیک سرشتی بر پایه محبت و دلسوزی، به جامعه تسری نماید و از نگاه مادی به سیاست به نگاه معنوی، چرخش بینشی پیدا کند.

حتی شهید بهشتی تصریح می کند: «زنان جامعه به عنوان مدیران شایسته باید بُعد مطالعات سیاسی - اجتماعی داشته باشند و مسائل جامعه خود را خوب درک کرده و مسائل را تجزیه و تحلیل کنند و در اجتماعات مفید و پرارزش شرکت کنند و خدمات پرارزش اجتماعی آنان است که می تواند به رشد واقعی و تعالی در تربیت خانواده کمک کند؛ حتی زنان صدر اسلام در سیاست و اجتماع نقش مهمی داشته اند.»^۲

دکتر بهشتی در کتاب نقش آزادی در تربیت کودکان ضمن طرح نهادینه ساختن آزادی در جامعه با روش تربیتی، به نقش مهم خانواده در مسأله تربیت اشاره می کند و معتقد است: «آزادی هنگامی تحقق می یابد که به نوعی در روابط اجتماعی نهادینه شود و چه بهتر که این مسأله از تربیت کودکان آغاز گردد و از همان کودکی به آنان مشق آزادی و آزاداندیشی و آزادگی داده شود. با این بحث، شهید بهشتی به پدران و مادران توصیه می کند با دلسوزی برای تربیت کودکان خود تلاش نمایند و معتقد است: «کوشش اسلام این است که انسان آزاد تربیت کند، آزاد از همه چیز، آزاد از بند هوا و هوس؛ آزاد از تسلط دیگران؛ آزاد آزاد، تا راه خویشتن را همواره آزادانه انتخاب کند.»^۳

احزاب و گروه های سیاسی

شهید بهشتی در تعریف حزب در نظام اسلامی می گوید: «حزب در نظام اسلامی، یعنی گرد هم آمدن و سازمان یافتن و سازمان پذیرفتن افرادی که همدیگر را می شناسند و به همدیگر اعتماد دارند، به اسلام معتقد هستند، به عنوان یک دین و یک نظام اجتماعی و اقتصادی و معنوی؛ و می خواهند بر پایه حاکمیت اسلام، جامعه اسلامی را اداره کنند یا در اداره آن جامعه اسلامی سهیم گردند.»^۴

۱. سیدفرید قاسمی: یادنامه شهید بهشتی، نشر حر، قم، ۱۳۶۱، ص ۱۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۳.

۳. سیدمحمد حسین بهشتی: نقش آزادی در تربیت کودکان، تهران، نشر بقیه، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ص ۲۰.

۴. پیشین: راست قامتان جاودانه تاریخ، دفتر دوم، تهران، نشر بنیاد شهید، ۱۳۶۱، ص ۶۵۰.

در خصوص اهمیت تحزب نیز معتقد است: «با چهار تا شعار نمی‌شود دوست و دشمن را شناخت؛ با چهار تا جمله زیبا هم نمی‌شود میزان آگاهی و هشیاری اشخاص را تشخیص داد. من هرگز در عمرم طرفدار این گونه سطحی بودن در این مسائل نبوده‌ام، تربیت اسلامی به یک مسلمان اجازه نمی‌دهد که سطحی عمل کند، سطحی بنگرد، سطحی بیندیشد.»^۱ بنابراین نقش احزاب، نجات دادن انسان مدنی الطبع است از سطحی بودن. ایشان انگیزه خود را در تأسیس یک حزب اسلامی، احساس ضرورت اجتماعی و تاریخی می‌داند.^۲

جایگاه تشکیلات و تحزب در نزد شهید بهشتی

در مورد تشکیلات، اجمالاً می‌توان گفت که آنچه از آیات برمی‌آید این است که نفس «تحزب» و تشکل، کاری است مثبت و سازنده؛ چنان که در قرآن می‌خوانیم: «ای رسول ما، بگو به امت که من به یک سخن شما را پندی می‌دهم و آن سخن این است که شما خالص برای خدا، دو به دو با هم، یا هر یک تنها، در امر دینتان قیام کنید...»^۳ از نظر شهید بهشتی در متون و نصوص دینی تأکید و سفارش بسیاری به عمل جمعی شده است. از نظر او تقدم واژه «مثنی» بر کلمه «فرادی» گویای این مطلب است که حرکت‌های الهی، تا آن جا که میسر است، باید به صورت تشکیلاتی و تشکل گونه باشد؛ و ذکر واژه «فرادی» گویای این است که اگر زمینه برای فعالیت‌های تشکیلاتی فراهم نبود، چنین نیست که انسان مسؤولیتی نداشته باشد، بلکه در چنان موقعیتی نوبت به ایفای مسؤولیت فردی می‌رسد.^۴

البته از نظر وی در فرهنگ اسلامی در کنار مسأله تحزب، به موضوع تهذب و تربیت اخلاقی نیز توجه کافی و لازم، شده است؛ یعنی تحزب و تشکل زمانی ممدوح اسلام است که در کنار آن پاکی نفس مطرح باشد. ایشان در توصیه‌های تربیتی و اخلاقی خود به دست اندرکاران فعالیت‌های تشکیلاتی چنین اظهار می‌کرد: «بر همه ماست که دائماً مراقبت کنیم این تشکل ما «خودخواه» نباشد [بلکه] خداخواه باشد، کار در تشکیلات حزب، باید آهنگ عبادت داشته باشد، این در حزب جمهوری اسلامی در متن هدف‌گیری ماست.»^۵ وی در ادامه بحث احزاب سیاسی، به نظم، سازماندهی و تشکیلات بسیار اهمیت می‌دهد.

۱. نقش آزادی در تربیت کودکان، ص ۱۲۰.

۲. بررسی مبانی فکری دکتر بهشتی، ص ۱۹۰.

۳. (قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی وفرادی) سیأ / ۴۶.

۴. بررسی مبانی فکری دکتر بهشتی، ص ۱۶۸.

۵. همان، ص ۱۹۳.



به عقیده شهید بهشتی، تشکل باید الهی باشد؛ «نیروهای مؤمن به خدا، نیروهای مؤمن به ارزش‌های الهی و انسانی، بگویند ما متشکل می‌شویم تا در حد توان از این ارزش‌ها دفاع کنیم و صاحبان این ارزش‌ها در نظر ما محترم و معتبرند، هر جا که باشند، خواه داخل تشکیلات ما باشند، خواه خارج تشکیلات ما [باشند]، این می‌شود تشکل الهی.»^۱ دکتر بهشتی نظم و تشکیلات را یکی از عوامل رونق تربیت و تربیت سیاسی می‌داند و سابقه عملی او گواه این مطلب است. نمونه این ویژگی مدرسه «دین و دانش» در قم است که در سال ۱۳۳۳ تأسیس شد. تا سال ۱۳۴۲ که در قم بودند، در حوزه نیز به دنبال یک حرکت فرهنگی نو بودند و از طرفی، رابطه‌ای هم با نسل جوان دانشگاهی برقرار کردند. او در ادامه این بحث می‌گوید: «خود من از سال‌ها پیش در فکر ایجاد یک حزب و جمعیت سیاسی اسلامی بودم، به خصوص پس از سال ۱۳۳۲ و کودتای ۲۸ مرداد و تجربه‌ای که از نهضت ملی ایران در سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ به دست آوردم به این معنا معتقد بودم که باید نیروهای ما به شکل یک تشکیلات سیاسی فعال در بیاید.

به هر حال بعد از کودتای ۲۸ مرداد در یک جمع بندی به این نتیجه رسیدیم که در آن نهضت ما کادرهای ساخته شده داشتیم، بنابراین تصمیم گرفتیم که یک حرکت فرهنگی ایجاد کنیم و در زیر پوشش آن، کادر بسازیم. تصمیم گرفتیم که این حرکت اصیل، اسلامی باشد و پیشرفته باشد و زمینه‌ای برای ساخت جوان‌ها. البته با جمعیت هیئت‌های مؤتلفه، رابطه فعال و سازمان یافته‌ای داشتیم و در همین جمعیت‌ها بود که به پیشنهاد شورای مرکزی این‌ها، امام یک گروه چهار نفری به عنوان شورای فقهی و سیاسی این جمعیت‌ها تعیین کردند؛ مرحوم آقای مطهری، بنده، آقای انواری و آقای مولایی. این فعالیت‌ها ادامه داشت.»^۲

البته شهید بهشتی در بخش برنامه‌ریزی و مسائل آموزشی نیز نقش مؤثر داشتند که اظهار می‌دارند: «نقش مستقیم داشتم در برنامه ریزی کتاب‌ها، منتهی مخالف بودم که اسم من در تألیف آن کتاب‌ها باشد.»^۳ بنابر آنچه از بیانات شهید بهشتی اقتباس می‌شود، نقش نظم و تشکیلات را یکی از عوامل رونق تربیت سیاسی می‌توان در نظر گرفت؛ زیرا اشاره مکرر ایشان به بحث تربیت در جامعه، تربیت در احزاب سیاسی، نقش تشکل‌ها در حیات سیاسی جامعه، همه گواه تأیید ایشان بر مسأله تربیت سیاسی در جامعه است. در مورد برنامه‌ریزی سیاسی نیز در همین راستا به سازماندهی معتقدند: «حوادث پیش می‌آید؛ بر ما مسلط می‌شوند، اگر آدم بی برنامه باشد، اگر نیروها بدون تشکل باشند؛ اگر

۱. راست قامتان جاودانه تاریخ اسلام، ص ۳۵۶.

۲. یادنامه شهید بهشتی، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۲۶.



برنامه ریزی نباشد و رهبری مناسب نباشد، آن وقت بی‌تشکلی ولایت به وجود می‌آید. ما باید نیروهایمان تشکل داشته باشند، ما باید سازماندهی داشته باشیم.»^۱

شهید بهشتی با همه عنایت به بحث نظم و سازماندهی در احزاب سیاسی، از ویژگی‌های احزاب نیز غفلت نمی‌کند؛ مهم‌ترین ویژگی احزاب سیاسی در جامعه اسلامی از نظر او عدم انحصارطلبی و انحصارگرایی است: «مهم این است که باید حزب انحصارطلب نباشد، یعنی این عقیده را نداشته باشد که فقط ما خوییم و آنان که در خارج از تشکیلات هستند خوب نیستند، به دردبخور نیستند، باید هر کجا انسان مؤمن و دارای ارزش‌های تشکیلاتی را شناسایی کردند، بگویند او هم می‌تواند مثل ما باشد و منشأ تصمیم باشد و منشأ خیر و منشأ ثمر باشد. اگر یک جامعه‌ای به این صورت چند حزبی باشد، من فکر می‌کنم که دیگر اشکالی پیش نمی‌آید. برای این که از مجموع این احزاب، یک جبهه متحد به وجود می‌آید که می‌تواند کار بکند و مرکزیت هم می‌تواند به وجود بیاورد.»^۲

البته تشکلی را که انحصارطلب باشد، تشکل شیطانی می‌نامد. در مجموع می‌توان گفت که ملاک و معیار شهید بهشتی در بحث احزاب و تشکلات سیاسی خدمت به مردم است و تربیت سیاسی نیز یکی از خدمات سیاسی مدنظر او بوده است. در پایان، نظر او را با بحث تعدد احزاب به پایان می‌بریم: «اصولاً در یک جامعه اسلامی، تعدد احزاب جایز است و احزاب و جمعیت‌ها در رشد و [تربیت] فرهنگ سیاسی جامعه تأثیر دارند.»^۳

دولت و حکومت

وی در آغاز کارش در مورد حکومت، چند مقاله تحقیقی در سال ۱۳۳۸ در نشریه مکتب تشیع، درباره «حکومت در اسلام» منتشر کرد که به قول برخی از نویسندگان حوزه، انتخاب این موضوع در حوزه‌ای که به ظاهر به فکر و سیاست و حکومت نبود حداقل جرقه‌ای برای آغاز اندیشه بود. پس از آن در سال ۱۳۴۱ یا ۱۳۴۲، با شرکت عده‌ای از اساتید و فضایی حوزه، کار تحقیقاتی پیرامون حکومت اسلامی را آغاز کرد:

«... در پاییز همان سال، با شرکت عده‌ای از فضلا، در زمینه حکومت در اسلام کار تحقیقاتی را آغاز کردیم. ما همواره به مسأله سامان دادن به اندیشه حکومت اسلامی و مشخص کردن نظام اسلامی علاقه‌مند بودیم.»^۴ هر چند ما از یادداشت‌ها و مباحث آن جلسات بی‌خبریم ولی یکی از شرکت‌کنندگان در آن جلسات نسخه‌ای از «طرح کلی حکومت اسلامی» را که توسط شهید بهشتی جمع‌بندی و بازنویسی شده است ارائه

۱. بررسی مبانی فکری شهید بهشتی، ص ۱۶۷.

۲. راست قامتان جاودانه تاریخ، دفتر دوم، ص ۶۵۱.

۳. همان، ص ۱۱۷۹.

۴. بررسی مبانی فکری شهید بهشتی، ص ۱۳۸.

کرده است.^۱

برای مثال در فصل یازدهم «حکومت در عصر غیبت» اظهار می‌دارد: «مقام حکومت بر مردم بالاصاله از جانب خدا برای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است، و در زمان غیبت، مسأله دخالت فقها در امور [مطرح] است. ادله این باب و ارتباط آن با موضوع حکومت و حدود ولایتی که برای فقیه گفته شده و... جای بررسی دارد.»^۲

در جای دیگر شهید بهشتی در مورد دستورات حکومت می‌گوید: «احکام و دستورات حکومت، همچون احکام خدا و قوانین واجب الاطاعه است، ولی ابدیت ندارد و جعل و فتح آن‌ها هر دو به دست حکومت است.»^۳

از قبل از انقلاب تا زمان شهادت، در طول بیست سال حیات علمی خود - نکات فراوانی درباره حکومت اسلامی در عصر غیبت مطرح ساخته‌اند. وی در سال ۱۳۵۳ بر این عقیده بود که پس از تشکیلات نظام اسلامی، در مسائل اجتماعی، از مجتهدان مختلف نمی‌توان تقلید کرد؛ چرا که وحدت و هماهنگی لازم در نظام با پیروی از فقه‌های متعدد و آرای متشتت، درهم شکسته می‌شود.»^۴

در هنگام تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، نه تنها به عنوان مدافع به بحث پیرامون ولایت فقیه پرداخت، بلکه متن اصل پنجم قانون اساسی را وی ارائه کرد؛ وی در بحث ولایت فقیه نیز عمدتاً از نقطه نظر «کارآمدی» آن را بررسی می‌کرد و از تأثیر آن در ساختار جامعه اسلامی سخن می‌گفت و به نقش آن به عنوان حکومت در تربیت و رشد و بقای اسلام امیدوار بود.^۵

شهید بهشتی معتقد بود که اصل ولایت است که تصرفات ولی امر را، در جهت مصالح عامه بر تصرفات صاحبان ملک، اولویت می‌دهد، و دخالت و نظارت حکومت اسلامی ضروری و اجتناب ناپذیر است در همه مصالح عامه از جمله تربیت و تربیت سیاسی. به تعبیر این متفکر بزرگ نباید مصلحت امت - که حکومت مأمور به حفظ آن است - به خطر بیفتد، و چون مصلحت جامعه و امت مقدم بر مصلحت فرد است، ناچار باید به حکومت اختیاراتی داده شود که بتواند در این موارد ضروری، هر نوع دخالتی را در راه تأمین مصالح عالی‌دین و امت، عدالت عمومی و حفظ حقوق الهی، اجتماعی و فردی، که لازم است

۱. تاریخ و فرهنگ معاصر به کوشش سیدهادی خسروشاهی، شماره ۳ و ۴، ص ۴۴۷ «طرح کلی درباره حکومت اسلامی».

۲. بررسی مبانی فکری شهید بهشتی، ص ۱۳۹.

۳. همان.

۴. همان.

۵. مشروح مذاکرات مجلس خبرگان، شهید هاشمی نژاد و آقای جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۳۷۶ - ۳۷۹.

بکند. این همان «ولایت عامه» است.^۱

این گستردگی اختیارات حکومت (ولی فقیه) از دید ایشان تا به آن جاست که همه مسائلی را که به زندگی و سامان دادن به نظام اجتماعی و تربیت سیاسی مردم ارتباط پیدا می‌کند، دربرمی‌گیرد. ولایت فقیه در نگاه ایشان، در بسیاری موارد، اختیاراتی همانند اختیارات امام علی علیه السلام دارد.^۲

حتی وی به نظارت روحانیت - روحانیت آگاه و متعهد - در کارها، در حد نظارت همه جانبه تمام عیار، به عنوان معتمدان ملت در جریان کارهای کشور معتقد است. اصولاً تکیه اسلام در جلوگیری از فساد و بی بندوباری، روی تقویت ایمان، تربیت و تهذیب اخلاق، و بالابودن میزان معنویت در انسان (که از طریق تربیت) است.^۳ البته حکومت و دولت در اندیشه شهید بهشتی، نظامی متکی به آرای آزاد ملت است و نه متکی بر خشونت و زور و سر نیزه: «حکومتی که از حمایت مردم برخوردار نباشد، از همکاری آن‌ها هم برخوردار نیست و اصولاً کاری نمی‌تواند انجام بدهد (مثل تربیت سیاسی) و ناچار می‌شود که به زور سرنیزه، خودش را سرپا نگه دارد، در نتیجه، هم کارایی‌اش کم می‌شود و هم ظالم می‌شود.»^۴ بنابراین برای تربیت سیاسی و تعلیم و تربیت، حکومت باید ابتدا مردمی باشد و از بطن مردم باشد. شرط اولیه مشارکت سیاسی مردم در حاکمیت و قدرت سیاسی بنا به نظر ایشان به این صورت است: «آنچه در اداره امور کشور نقش بسیار مؤثر و بنیادی دارد، آرای مردم است... حکومتی می‌تواند حکومت صحیح، سالم و موفق باشد که مردمی باشد و مردم او را بپذیرند و حمایت کنند و این همان اصلی است که در طول انقلاب روی آن تکیه می‌شد.»^۵

نتیجه بحث

در بررسی تربیت سیاسی از منظر شهید مطهری، هر چند در مبانی به نظریه فطرت، کرامت، آزادی و اختیار، و اندیشه ورزی انسان اشاره شده است، اما مفهوم کلیدی برای مسأله فطرت و اختیار و آزادی، انسان بود.

در بحث فطرت مراد از فطرت، معرفت و گرایش درونی انسان است که خداجو باشد و چون این ویژگی همیشه فعال نیست از طریق تربیت و تربیت سیاسی می‌شود آن را

۱. تاریخ و فرهنگ معاصر ۳ و ۴، ص ۴۵۹.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۴/۱۵، بحثی از شهید بهشتی.

۳. یادنامه شهید بهشتی، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.

۴. صورت مشروح مذاکرات مجلس نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، اداره کل روابط عمومی مجلس، چاپ اول، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۳۱.

۵. همان، ص ۴۰۰.

فعال کرد تا به وضعیت اولیه‌اش که کمال یابی است برسد. وی معتقد بود که تکیه گاه روح جمعی، روح فردی و به عبارت دیگر فطرت انسان است. در واقع اعتقاد به انسان مدنی بالطبع با روح خداجویی در تفسیر می‌تواند با تعلیم و تربیت سیاسی رابطه مستقیم داشته باشد. زیرا انسان بدون خدا همه چیز را مادی می‌بیند و نمی‌تواند معنویت را درک نماید و از طرفی انسان غیراجتماعی نیز به معنی انتخاب جبری اجتماع ممکن نیست بتواند به سوی کمال برود؛ پس تربیت، زمانی کارساز می‌افتد که انسان مدنی بالطبع با فطرت الهی باشد.

در بحث اختیار و آزادی، استاد مطهری آن را برای رسیدن به کمال به مثابه یک روش در نظر می‌گیرد که هم ارزشی است، به خاطر وجود و هستی انسان و هم روشی است در بحث رسیدن به کمال و سعادت معنوی؛ و سرانجام تربیت و تربیت سیاسی، از این جهت ضرورت می‌یابد که موانع و محدودیت‌های آزادی را تهدید می‌کنند و در بخش عوامل و عناصر تربیت سیاسی استاد ضمن اشاره به نقش خانواده، احزاب و دولت، خانواده و دولت را مهم‌تر دیده است؛ زیرا خانواده را براساس وحدت و محبت در مبحث ماهیتی، زمینه اخوت جامعه می‌داند. پس تربیت و تربیت سیاسی از طریق خانواده که رکن رکین جامعه سیاسی است می‌تواند تعیین کننده باشد.

در مورد دولت نیز چون شأن نظارت و اشراف و امر به معروف و نهی از منکر برای آن قائل است به تبع تربیت و تربیت سیاسی نیز از وظایف دولت تلقی می‌شود. همچنین از منظر شهید صدر در مبانی بحث، نظریه خلافت انسانی، آزادی و حریت و عقلانیت مطرح است.

وی مهم‌ترین مبنا را نظریه خلافت انسان می‌داند؛ زیرا آنچه در نظریه خلافت تعقیب می‌شود، خداگونه شدن و هدف نامحدود روند تکاملی انسان تا رسیدن به کمال مطلوب، ایجاد اجتماع سیاسی و آزادی انسان و عدم سلطه جویی؛ همه این موارد از نظر شهید صدر نیاز به تربیت و بازسازی انسان دارد.

در بحث عناصر و عوامل تربیت سیاسی می‌توان به نقش احزاب سیاسی و دولت اشاره کرد. وی تحزب را از طریق تربیت سیاسی برای آماده کردن مردم و تحقق تحولات اجتماعی - سیاسی ضروری دانست و خود با تشکیل «حزب الله دعوه اسلامی» عملاً این مطلب را ثابت کرد. شهید بهشتی نیز در بحث مبانی تربیت سیاسی، به نقش آزادی و اختیار اهمیت فراوان داد؛ زیرا آزادی را گوهر انسان می‌داند و بدون آزادی و اختیار انسان را نمی‌توان مکلف ساخت و این آزادی و اختیار انسان به طور مستمر و دائمی محصول تربیت است. در بحث عوامل و عناصر تربیت سیاسی برای نقش احزاب سیاسی اهمیت بیشتر قائل شد و قوام حزب سیاسی را در نجات دادن مدنی الطبع بودن انسان

دانست. بنا به نظر ایشان با تأکید به برخی آیات قرآنی، دستورالهی است که انسان‌ها در کنار تحزب به تهذب نفس نیز بپردازند که می‌تواند یکی از عوامل مؤثر تربیت سیاسی برای شهروندان باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقالات

